## راجع به مسئله ذر و عالم ذر، نظرات مختلفی هست

أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 عرض شد راجع به مسئله ذر و عالم ذر، نظرات مختلفی هست و طبعاً آن آیه‌ای كه در قرآن دلالت بر این معنا می‌كند، یك آیه نسبت به این مسئله نمی‌شود گفت كه ظهور دارد یا تصریح دارد، و آیات دیگری هم هستند كه اشاره دارند؛ حالا عرض می‌كنیم.

 و روایات در این زمینه حكایت از همین معنا دارد. یعنی در این قضیه، روایات همان آیه را تفسیر می‌كنند و توضیح می‌دهند. قبل از طرح این روایات، به این مسئله باید اشاره كرد كه مسئله تفسیر آیات، اگر چنانچه موردِ تأیید روایات قرار بگیرد، و منافات ظاهری با آن آیات نداشته باشد، می‌شود گفت كه همان مفهوم روایات معنای خود آیات است. و در این زمینه روایات مختلف است. بعضی روایات در مقام فقط بیان ظاهر است و بعضی از آن‌ها در مقام شأن نزول و حالًا مثلًا بیان مصداق است[[1]](#footnote-1). و ما نمی‌توانیم نسبت به روایات در تفسیر آیات بی‌تفاوت باشیم.

 یك شبهه‌ای در این‌جا برای بعضی ممكن است به وجود بیاید كه اینكه می‌گویند إنّ القرآن یفسر بعضه بعضاً،[[2]](#footnote-2) این معنایش صرف نظر كردن از روایات نیست، علی كلّ حال ما در تبیین و توضیح و تفسیر آیات به روایات نیازمند هستیم و محتاجیم و بدون كمك از روایات، انسان بسیاری از آیات را نمی‌تواند معنا كند و یك معنای ظاهری است و یك معنا، معنای باطن و حقیقت است. و این منافات ندارد كه خود آیات یك معنای ظاهری داشته باشند. مثلًا فرض كنید كه در این آیه‌ای كه راجع به قصاص است‌: ... وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً[[3]](#footnote-3)

 این آیه، در مورد قصاص است و ولی دم را در این‌جا اثبات می‌كند. این منافات ندارد با این روایاتی كه هست كه منظور از این آیه حضرت سیدالشهداء علیه السلام است و آن ولی دمش حضرت ولی عصراست، و این مصداق اتمّ این آیه است[[4]](#footnote-4)، امّا استفاده یك حكم فقهی از این آیه ایرادی و اشكالی ندارد انسان در این‌جا داشته باشد.[[5]](#footnote-5)

 اگر روایات در این‌جا آمدند و یك معنایی برای این قرآن، برای آیات اثبات كردند، قطعاً ما آن را یا به معنای ظاهر یا به همان معنای باطن باید اخذ كنیم. زیرا تشخیص مفاهیم و مبانی آیات، تشخیص با اهل‌بیت و با افرادی است كه این‌ها مهبط وحی‌اند و آن‌ها فقط اهل‌بیت هستند. پس اینكه می‌گویند نیازی به روایات نیست این غلط است. ما بدون روایات نمی‌توانیم معنای این آیات را بفهمیم. مثلًا فرض كنید كه یك آیه‌ای درباره وضو هست كه اگر روایات نباشد، آیه خودش معنای دیگری را می‌دهد. و كسی را من ندیده‌ام كه ـ از شیعه ـ كه بدون استفاده و استناد به روایات بخواهد معنایی را تفسیر كند، تفسیر آیه‌ای بكند و من یك همچنین چیزی را مشاهده نكرده‌ام. حتی در تفسیرالمیزان كه معروف است به این‌كه تفسیر آیه به آیه است، بالاخره ایشان روایاتی را در جهت تأیید یا نفی بعضی از آراء نقل می‌كنند و بدون این مسئله‌اصلًا به نظر می‌رسد تفسیر آیات جای ضعف دارد و جای نقص دارد و با استفاده از روایات باید باشد. و واقع مسئله هم همین است.[[6]](#footnote-6)

 در روایات از ائمه، این‌همه ما روایات داریم: معانی آیات را از ما بپرسید، این وحی در منزل ما آمده، محلّ و مهبطش قلوب ما هست[[7]](#footnote-7)، این‌ها همه چیست؟ وحی همین آیات است دیگر. همین آیاتی است كه هم در مورد شأن نزول و مصادیق، و همین‌طور نسبت به خود مفهومش، ما باید به آن‌ها نظر بدهیم و معانی را در آن‌جا ادراك بكنیم. چون آیات قرآن این معانی‌اش معانی‌ای نیست كه برای همه افراد در هر سطحی باشد. گرچه مخاطبین این قرآن همه افراد هستند، ولی این‌ها دارای مضامین مختلفه و مراتب مختلفه‌ای هستند. بدون توجه به روایات كجا ما می‌توانیم حروف مقطعه قرآن را خودمان بفهمیم؟ امكان ندارد. خب این باید از طرف آن‌ها باشد دیگر. حالا بعضی از آن مطالب را برای ما نقل كرده‌اند، بعضی‌هایش كه این مربوط به اسرار است، آن نقل نشده، خود انسان به آن می‌رسد و بعضی‌ها رسیده‌اند و همان‌ها رسیدند ... منتها خب حالا مجاز به ابراز و اظهارش نیستند. دلیلی بر این كه فقط هرچه ملقای به مخاطب هست همان فهم عادی و فهم عرفی هست كه بر این مسئله این قضیه دلالت ندارد. بله ... ولذا مثلًا در آیه شریفه كه مربوط به طعام است فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلي طَعامِهِ\* أَنَّا صَبَبْنَا الْماءَ صَبًّا\* ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا[[8]](#footnote-8) در این‌جا یك معنا معنای ظاهری است كه فَلْینْظُرِ الْإِنْسانُ إِلة طَعامِهِ، كیفیت ظهور رحمت و بركات را در این آیه بیان می‌كند كه چطور به یك زمین میت این بركات خدا و رحمت نازل می‌شود و سبز می‌شود و آب‌ها جاری می‌شود و طبعاً وسیله برای استمرار حیات و بقاء حیات در این‌جا جاری می‌شود. امام صادق از آن طرف می‌فرماید: فلینظر الإنسان إلی علمه ممن تعلمه[[9]](#footnote-9). خب این فلینظر الإنسان الی علمه كه از كه دارد این علم را تعلم می‌كند؟ این معنا معنایی است كه اینجا باید امام بیاید و این معنا را بیان كند. ما اگر فرض كنید صد سال هم می‌گرفتیم می‌نشستیم، هیچ نمی‌فهمیدیم منظور پروردگار از این آیه این هست‌. فلينظر الإنسان إلي علمه ممن تعلمه یا ممن يتعلمه. این معنا معنایی است كه وقتی انسان نگاه می‌كند می‌بیند كه این عجیب است، خیلی عجیب است.

 و عجیب است، یك وقتی من دیدم بعضی‌ها اصلًا آمده‌اند از این آیه استفاده فقهی دارند می‌كنند نسبت به طهارت و نجاست بعضی از چیزها، بعضی از اطعمه و اشربه، گفتم آقا این آیه اصلا دلالت بر این قضیه ندارد، فلینظر الإنسان إلی طعامه ... دلالت می‌كردند این‌جا باید در هر موردی باید قاعده احتیاط جاری كرد و تا انسان یقین به طهارت نكند و یقین به حلیت نكند نمی‌تواند در این‌جا تناول كند. چون این لام در فلینظر لام وجوبیه است. گفتم آقا این روایت اصلًا راجع به علم است، اصلًا در این‌جا این مسئله چیزدیگری است.

 این‌ها نكاتی است كه خدای متعال نمی‌تواند هر چیزی را به صورت ظاهر بیان كند. باید این مطالب از دریچه خودش كه همان دریچه وحی است برسد. و الّا خدا بیاید بگوید بلند شو بیا دنبال امام صادق برو و هرچه امام صادق بگو گوش بده؟ خب این در لفافه این مسائل می‌آید. حتی اصلًا مسائلی كه مربوط به ولایت است، اصلًا ما در قرآن نداریم، این‌ها همه در لفافه است، همه در كنایه و در اشاره است. اسم پیغمبر در قرآن آمده، چند جای قرآن است، ولی كجا اسم امیرالمؤمنین آمده؟ نیامده دیگر. بله، آیاتی در شأن نزول حضرت در موارد مختلف آمده، ولی اسم نیامده. می‌دانید چرا؟ چون ولایت باطن تشریع است و باطن هیچ وقت نباید ظاهر بشود. اگر قرار بر این است كه ولایت باطن باشد و بر این باطن مردم امتحان بشوند، و به واسطه این باطن بهشت و جهنم پدیدار بشود، و به واسطه این باطن مراتب و ارتقاء نسبت به افراد پیدا بشوند، خب دیگر نمی‌تواند خدا ظاهر بگوید، چون همه چیز از بین می‌رود[[10]](#footnote-10).

 یعنی اگر خدا ولایت امیرالمؤمنین را می‌آمد به نحو ظاهر بیان می‌كرد، اسم می‌آورد، اصلًا تمام بساط شرع همه برچیده می‌شد. چون اسم هست دیگر، وقتی كه هست، بنابراین مخالفی دیگر نمی‌تواند بیاید جلو قد علم كند. الآن می‌گویند نه، آقا واقعه غدیر آمده گفته من کنت مولاه محبت است و این چیزها و ما هم قبول داریم. هان؟ محبت است و دوستی و این چیزها، این آمده توصیه به اهل بیت كرده. مگر همین تعبیرات و توجیهاتی كه الآن دارند سنی‌ها و مفسرینشان می‌كنند چیست دیگر؟ خب همین هست. در باب عید غدیر الآن این احمق‌ها فكر این را نمی‌كنند سه روز پیغمبر آن‌جا بایستد و مردم بایستند بگوید علی را دوست داشته باشید؟! اگر این پیغمبر است من یكی دست از این شریعت برمی‌دارم! این پیغمبر عقلش پاره سنگ برداشته! سه روز در آن گرما مردم را نگه دارد بیاید بگوید این را دوست داشته باشید؟ این چه عمل لغو و سفیهانه‌ای‌ست كه یك فرد عادی انجام بدهد. اگر یك فرد عادی انجام بدهد شما دیگر پشت سرش نماز نمی‌خوانید چه برسد به این‌كه پیغمبر بیاید انجام بدهد.[[11]](#footnote-11)

 حالا كاری به این نداریم، از این صرف نظر كنیم. اما اگر می‌آمد صریح بیان می‌شد، نه یك آیه، دو آیه كه كسی نتواند حرف بزند. ده جای قران اسم علی می‌آمد. همین علی بن ابی طالب فلان، همین به خصوص كه پدرش ابوطالب است و مادرش فاطمه بنت اسد و پسر عموی پیغمبر، خب نه دیگر اگر قرار بر این است كه صریح باشد، آدم باید صریح بیاید بگوید دیگر. درست شد؟ همین این علی بن ابی طالب بعد از فوت پیغمبر سر جایش نشسته و همان كاری را انجام می‌دهد كه پیغمبر انجام می‌داد. دیگر عمر و ابوبكر اینجا چكار می‌كردند؟ آن‌ها می‌رفتند كاسه كوزه‌شان را جمع می‌كردند دیگر! دیگر عبدالرحمن بن عوف و نمی‌دانم فرض كنید كه مخالف و معاند این‌جا چه می‌كند؟

 باید اسم علی مخفی بماند تا آن كسی كه در ذاتش خرده شیشه دارد بتواند بیاید خرده شیشه‌اش را نشان بدهد. تا آن افرادی كه در ذاتشان ... و الّا همه اسباب و وسائل از آن‌ها گرفته می‌شود، عالم امتحان به هم می‌خورد. توجه كردید؟ اصلًا باید اسم علی مخفی بماند. اگر اسم علی ظاهر بشود، حقدها و حسدها كجا دیگر می‌تواند بیاید خودش را نشان بدهد؟ معاندت‌ها و عنادها و حقدهای بدر و حنین كجا می‌خواهد بیاید، بستر و زمینه و ظرف برای ارائه دیگر ندارد. آن‌وقت دیگر در آن‌جا بین سلمان و بین غیر سلمان دیگر شناخته نمی‌شود. مراتب فرض بكنید كه تقوا و ایمان در آن‌جا محقق نمی‌شود، همه می دانند دیگر، می دانند همین است دیگر، كسی هم نمی‌تواند حرف بزند. حرف بزند: ا! آقا مقابل پیغمبر ایستادی؟ مقابلِ ...

 باید زمینه جوری باشد كه بشود مقابل امام حسین ایستاد. اصلًا دنیا باید این طور باشد. آن زمان زمان حضرت است. آن زمان حضرت دیگر این حرفها نیست، همه چیز دیگر بر پا می‌شود و می‌آید یا علی، هركس می‌خواهد گوش بدهد بدهد، هركس هم نمی‌خواهد، به قول مشهدی‌ها همه از یك طرف، همه از یك كَنار خلاصه ترتیب همه را می‌دهد! آن‌جا دیگر این خبرها نیست. اما تا آن موقع می‌خواهد برسد، همه باید رشدشان را بكنند، همه باید در هر زمینه از آن مسائل نفس عبور كنند. و الّا اگر عبور نكنند رشد ندارد، معنا ندارد.

 یك قضیه اتفاق افتاد بعد از مرحوم آقا، و این قضیه واقعاً قضیه عجیبی بود. برای من فقط این مسئله مشكلاتی را كه در ذهن داشتم را حل كرد![[12]](#footnote-12) مرحوم پدر ما خیلی در مسائل دقت داشت، خیلی در مسائل ایشان دقت داشت. دقت ایشان به حدی بود كه مثلًا حتی ما دست و پایمان را جمع می‌كردیم. وقتی ایشان یك كاری داشت، یك دفترچه داشت، برمی‌داشت‌آن كاری كه داشت با مداد توی آن دفترچه می‌نوشت، یك دو سه چهار و فرض كنید تا فردا بگوید كه آقا بروید این كارها را انجام بدهید. مثلًا ما را صدا می‌زد، تو برو این‌ها را بگو، كس دیگر را صدا می‌زد این‌ها راانجام بده، بعد به ما می‌گفت وقتی انجام دادید، بیایید به من بگویید كه من خط بزنم! نه این‌كه بروید انجام بدهید و بروید! من همین طور فكرم مشغول است.

 یك دفعه من یك كار ایشان را انجام دادم، سه روز هم گذشت! من دیگر چه می‌دانستم بیایم به ایشان بگویم كه آقا من رفتم انجام دادم و تمام شد دیگر! گزارش نمی‌خواهد دیگر! حالا بیاییم یك گزارش هم بدهیم! خب انجام دادیم.

ـ آقا من نگفتم بهت نگفتم برو آن را انجام بده.

ـ گفتم آقاجان سه روز پیش شما گفتید و من هم انجام دادم.

ـ چرا نیامدی بگویی؟ سه روز است كه فكر من مشغول است! ببینید! سه روز است فكر من مشغول است. وقتی بهت می‌گویم برو این را انجام بده برگرد و بگو كه من خط بزنم. تا نگفتی من این خط را نمی‌زنم، و این همین‌طوری روی میز من است و این مسئله هنوز روی میز من است و من خیال می‌كنم كه توانجام ندادی. خب این‌ها همه به صورت ظاهرشان عمل می‌كنند دیگر، به صورت باطن كه نمی‌كنند. ما چه می‌دانیم آن‌ها در فضای خودشان چه هستند، آنی كه از هزارتا خیال من خبر دارد، نمی‌داند من انجام داده‌ام؟! خب این كه دیگر اگر كسی نداند من یكی كه می‌دانم بابا! این‌ها حالا روی حساب‌های ظاهر خودشان است، ما چه می‌دانیم چه كار می‌كردند.

 علی كل حال ما مكلف به این بودیم كه انجام دادیم بیاییم بگوییم. این آدمی كه آنقدر دقیق است، پول به من داده ایشان، برو این پول را به فلان شخص بده. من داشتم می‌آمدم طهران، یك دفعه عجله داشتم، هواپیما دارد می‌رود، اتفاقاً با خودشان هم بودیم، یك قضیه‌ای داشت. من دیدم نمی‌توانم به طرف بدهم، دادم یكی از رفقا برود بدهد. بعد وقتی كه آمدیم طهران در ماشین: آقا آن پولی كه به تو دادیم به فلانی دادید؟

 گفتم: بله آقاجان به دستش رسیده.

ـ ازت سؤال كردم دادی یا نه؟! درست جواب بده! به دستش رسیده چیست؟ دادی یا ندادی؟

 گفتم: دادم به فلانی ببرد.

ـ مگر خودم بلد نبودم به او بدهم؟

 این حرف ها برای انسان راه و سلوك است‌ها! این رعایت قضیه، كه چقدر این‌ها دقیق بودند!

ـ من وقتی می‌گویم تو بده، لابد یك قصدی دارم، و الّا می‌دادم یكی دیگر بدهد. منظور من صرفاً این پول دادن نیست، منظور من رعایت شئون اوست كه این رعایت شئون فقط به دست تو برآورده می‌شود!

 توجه كردید؟! نه فقط یك پول به دستش برسد. این‌ها همه برای ما ادب بودها! ما را این‌طوری تنبیه می‌كردندها! كه بفهمیم. كه الان چه كنیم.

 می‌گفتند: تو فكر این را نمی‌كنی كه شاید از این كه شخص دیگری از این قضیه مطلع شده ناراحت شده باشد؟

 گفتم: چرا.

 گفتند: پس بنا بر این تو نباید این كار را بكنی. هرچه به تو می‌گویم فقط همان را برو انجام بده.

 خب شما یك همچنین را آدمی كجا سراغ دارید؟ كجا سراغ دارید؟ حالا این آدم با این دقت، بیاید از دنیا برود، و راجع به بعد از خودش چیزی نگوید! اصلًا مگر امكان دارد؟ مگر امكان دارد؟ آقا یك آدمی كه فرض كنید كه دو تا كلاس سواد دارد، سه تا وصیت‌نامه می‌نویسد! الآن آدمی كه فقط پا روی بیل می‌گذارد وصیت نامه دارد در خانه‌اش! آن‌وقت یك همچنین شخصی با این دقت، كه رفقایی كه در زمان ایشان بودند حالا شاید از من هم بیشتر مسائل و وضعیت ایشان را در خودشان احساس كرده‌اند.

 چطور می‌شود ایشان از دنیا برود و راجع به بعد از خودش وصیت نكند. بنده تا آن ثانیه آخر بالای سر ایشان بودم. سر ایشان روی دست چپ من بود كه از دنیا رفت. درست شد؟ آن‌وقت چطور می‌شود كه یك همچنین آدمی از دنیا برود و چیزی نگوید؟ این همین است! این می‌خواهد آن جریان ولایت مخفی باشد كه حالا هر كجا در عالم است، ما كه دیگر خبر نداریم! نمی‌دانم اصلًا روی زمین هست، روی زمین نیست و آن امتحانی كه قرار پیش بیاید، آن به این وسیله پیش بیاید. گرچه با یك عباراتی، فلان ... ولی خب می‌توانند موقع آخر، آن شب آخر بردارد بنویسد، به همه هم بروید نشان بدهید این كاغذ را آنقدر بچرخانید و به همه افراد زیراكس كنید از آن، پخش كنید، نمی‌دانم ...

 این چیزی نیست كه شخص از این مسئله فوق العاده به این مهمی آن هم این آدم بی اطلاع باشد، و می‌توانیم بگوییم اصلًا جزو ممتنعات است. اصلًا از مسائل ممتنع است این قضیه. این می‌خواهد آن جریان پیش بیاید. آن قضیه امتحان می‌خواهد پیش بیاید. آن تقابل‌ها بیاید، آن مسائلی كه همه در نفوس هست، همه قضایا. و آن كسانی هم كه خب خیلی راهشان، مكتبشان، نفسشان در همان راستا هست، آن‌ها در این زمینه بیایند حركت كنند و بروند.

 و شاید هم در این‌جا مسائل دیگری هم شاید یك چیزهای باطنی دیگری بوده كه نباید خیلی مطالب رو بشود، ممكن است معاندینی باشند در این وسط بخواهند خراب كنند، چوب لای چرخ بگذارند و این‌جا بیایند و خلاصه در صدد دربیایند. چون هست از این مسائل دیگر. یا اینكه نه، هیچ خبری نیست، یك آقایی بود و رفت و بعد هم تمام شد. این جا مسائل خیلی هست. امّا یك چیزی كه به نظر من می‌رسید، یكی‌اش این بود و دیدم این توجیه قابلی می‌تواند داشته باشد كه این مطلب باید رو بیاید، باید افرادی كه این‌ها فرض كنید كه در یك حال و هوای دیگری بودند، این‌ها زمینه برای بروز و ظهورشان این فراهم بشود. چطور است كه بعد از فوت ایشان بنده شنیدم كه در یك مجلسی گفته بودند: دیگر آن كسانی كه در زمان حیات ایشان دستور می‌دادند، دیگر حالا بروند بساطشان را جمع كنند!

 ببینید! چه زود یك دفعه قضایا معلوم شد، و چه زود مسائل آن چه را كه در درون بود، آن مسائل پیدا شد و بیا، بروها پیدا شد، ابوسفیان‌های این امّت، و ابوسفیان‌هایی كه در میان آن‌ها بودند، دیگر مجال برای عرض می‌شود كه فلتقفوها تلقف الکره.[[13]](#footnote-13) آمدند و گفتند كه همان‌هایی كه اعتقادی نه به ولایت اولیاء داشتند، وقتی هدیه می‌آوردند برای مرحوم آقا، ایشان توسط من هدیه آن‌ها را پس می‌فرستادند، آن‌ها آمدند دوره‌گردان این معركه شدند و همان كلام

لَعِبَتْ هاشِمُ بِالْمُلْک فَلا \*\*\* خَبَرٌ جآءَ وَ لا وَحْة نَزَلْ[[14]](#footnote-14)

 همان قشنگ پیدا شد. همان آن زمینه قشنگ پیداشد.

 و بعد هم وارد شدن در این مسائل و دیدید كه چه شد و به كجا رسید! دیگر كار به كجا رسید كه واقعا آدم خجالت می‌كشد كه بیاید به زبان بیاورد از آن مقام منیع به چه حضیض ذلتی خیلی‌ها سقوط كردند. سقوط كردند و به كجا رسید واقعاً كار به كجا رسید. آدم واقعاً خجالت می‌كشد. یك وقتی چند سال پیش بود، دو سه سال پیش یك سفری داشتم، آن‌جا یك نامه‌ای نوشتم برای بعضی‌ها و گفتم واقعاً شما در مقابل آن‌چه كه دارید انجام می‌دهید جلوی بزرگان و آن‌ها واقعاً جواب دارید؟

 این كه الآن دیگر صدای مرده‌شور هم درآمد! الآن در این اوضاعی كه دیگر صدای مرده‌شور درآمده. گفت آنقدر آشش شور بود كه صدای آشپز هم درآمد و گریه و فلان ... حالا چسبیده‌اید به همین قضایا و مسائل! بابا جان دارید می‌بینید دیگر چه وضعیتی هست و چه اوضاعی هست و دیگر از خجالت خلق الله سرشان را بالا نمی‌توانند بكنند. از این‌هایی كه یك وقتی مورد تأیید بودند و به واسطه همین تأیید چه بر سر مردم رفت. این‌ها حالا دیگر باز رها نمی‌كنند.

 شنیده‌ام چندی پیش بعضی از این‌ها گفته‌اند: نه! اصلًا هیچ طوری نیست! همه چیز خوب است!

 انگار نه انگار! گفتم این دیگر چه یابویی است! واقعاً! آخر یابو هم حدّی دارد دیگر! یكی خیلی یابو است!

 یعنی ... می‌گوید همه، مجلس و وكیل و ملّت و مردم و بالا و ملائكه و چپ و راست، جن و انس دارند می‌گویند: اوضاع ...

ـ نه! طوری نیست! هیچ طوری نشده‌س‌ها!

 اصفهانی هم هست اتفاقاً!

ـ قضیه اتفاق نیفتاده! همه چی خوبه اتفاقاً! هیچ طوری نشده‌س! هیچ خبری نیس!

 واقعاً یابو، طرف یابو باشد، این یابو هم می‌گویند می‌فهمد بیچاره! پایش برود در سوراخ ...

 این‌ها چیست؟ این همان است! آنی كه الآن دارد این كار را انجام می‌دهد، باید این زمینه پیش بیاید تا معلوم بشود این همانی است كه اگر در روز عاشورا بود تیر در چله كمان می‌گذارد. همین عمامه به سر! همینی كه دارد این حرف را می‌زند! كه هیچی نشده‌س‌ها! خب چی شده؟ الحمدلله! همه چی خوبه‌س!

 همینطور! این همان است كه در روز عاشورا ...! خیال می‌كنید حرمله كه بود؟ این‌ها بودند! آقاجان همین‌ها بودند! این آقایی كه الآن، شیخی كه دارد این حرف را می‌زند و این را می‌گوید همین در روز عاشورا تیر می‌زد به سر علی اصغر! به آن جدّم امام حسین قسم می‌خورم كه این در روز عاشورا این كار رامی كرد. چرا؟ چون یك جریان است![[15]](#footnote-15) تو الآن خورشید را داری انكار می‌كنی می‌گویی شب است. در روز عاشورا چه می‌كردی؟! این‌ها كه در روز عاشورا آمدند امام حسین را شهیدكردند. این‌ها دم نداشتند والله! سُم نداشتند! انیاب و اغوال نداشتند. همین‌ها بودند! همین‌ها بودند كه وقتی سیدالشهداء آمد در مقابل آن‌ها محاجه كرد، گفتند الّا وبالله حسین این حرف‌ها را برای خودت می‌زنی، یا بیا بیعت بكن یا ما هیچی حالیمان نیست. همین است دیگر! خب بفرمایید! بنده حی و حاضر نمونه‌اش را بعد از هزار و چهارصد سال نشانتان دادم. در این اوضاع مملكت می‌گوید: هیچی نشده! آقا هیچی ... الحمدلله! همه چی خوبه‌س!

 چرا؟ چون تمام كارها می‌رود زیر سؤال! برای این كه كارهای خودش و بقیه، حالا نرود زیر سؤال، تمام حقایق را انكار می‌كند. تمام واقعیات را انكار می‌كند. درست؟ خب تا یك همچنین زمینه‌ای پیش نیاید كه این افراد نمی‌توانند خودشان را نشان بدهند.

 لذا شما نگاه می‌كنید چهره‌ها همه مسخ، همه عوض شده، آدم نگاه می‌كند كدورت می‌آید می‌گیردش. اصلًا منقلب می‌شود، كدورت می‌آید می‌گیرد. این‌ها مربوط به چیست؟ این‌ها برای این است كه هی آمده پرده انداخته. هی پرده انداخته روی پرده دیگر، روی پرده دیگر، روی پرده دیگر هان! هی دارد در نفسش می‌رود، می‌رود، می‌رود انكار انكار انكار، تا جایی كه هفتاد میلیون جمعیت ایران بیایند بگویند این است، می‌گوید نه خیر! این است! كه گفته این است؟! بابا هفتاد میلیون دارند می‌گویند این است، از خودشان هم دارند می‌گویند این‌طوری است، نه مخالف!

ـ اشتباه می‌كنند! چشِت عوضی می‌بینِد! مثلًا اینو، چشِت خربزه می‌بینِد! این خربزه است، آب نیست! چشمت بیخود آب می‌بیند! این الآن هندونه است، یك هندونه انقدری است!

 و انسان به این‌جا می‌رسد! این مراقبه‌ای كه بزرگان و اولیاء می‌گویند انسان داشته باشد، تا به این‌جا نرسد. كه همه یك چیزی بگویند، این برای این كه روی نفسش بایستد، یك حرف دیگر بزند. این به خاطر این است كه انسان به این‌جا نرسدها! لذا خواندن قرآن و امثال ذلك هیچ فایده‌ای ندارد. اگر شب تا به صبح به نماز شب بگذراند فایده‌ای ندارد دیگر. قرآن را هر روز یك دوره بخواند، به جای یك حزبی كه گفته‌اند اصلًا سی حزب، سی جزء بخواند، دیگر فایده‌ای ندارد. چرا؟ چون این‌ها همه دارد روی نفس دارد انجام می‌شود، عین خوارج، قرآن می‌خواندند، بعد هم برمی‌داشتند سر زن مردم و بچه مردم را می‌بریدند[[16]](#footnote-16). هیچ! مثل خوارج! هیچ فایده ندارد. درست شد؟ خب این مسئله مسئله این است.[[17]](#footnote-17)

 لذا اصلًا مسئله ولایت امیرالمؤمنین باید این مسئله مخفی بماند، و خلاصه نباید ظاهر بشود، تا این‌كه ... لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيي مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ ...[[18]](#footnote-18) روشن باشد. وقتی كه همه چیز واضح و آشكار هست، دیگر آن‌جا كار كردن معنا ندارد. آن‌جا سفره پهن است! وقتی همه چیز روشن است، و كسی نمی‌تواند انكار بكند، دیگر آن‌جا آمدن و بر خلاف نفس حركت كردن دیگر در آن‌جا اصلًا معنا ندارد، فایده ندارد.

 لذا یادتان باشد من مدام به این مسئله متذكر می‌شوم، وقتی شما خودتان یك مسئله را انجام بدهید مهم است، نه این‌كه امام زمان بیاید به شما بگوید. اگر امام زمان بیاید به شما بگوید فایده‌ای ندارد دیگر. باید حضور حضرت را در كنار خودتان حس كنید و انجام بدهید، نه این‌كه حضرت بیاید بگوید. آنی كه حضرت می‌گوید با آن شمائل، با آن جلال، با آن ابّهت، با آن عظمت است، نفس در برابر آن ابّهت و عظمت خواهی نخواهی خاضع است! فایده‌ای ندارد. مثل این كه خدا بیاید بگوید این كار را انجام بده!

ـ چشم چشم چشم! میروم انجام می‌دهم!

 و می‌رود انجام هم می‌دهد! حج انجام می‌دهد. امّا فایده ندارد. آن رشد نمی‌دهد. فعلی را كه امام علیه السلام دستور بدهد به عنوانی كه او امام است و به عنوانی كه او دارای جلال است، فقط همین قدر باعث می‌شود انسان گناه نكند. ولی این‌كه ثوابی بر آن مترتب باشد و موجب تقرب بشود و موجب عبور نفس بشود و بُرش نفس باشد نیست. دستور حضرت همه جا هست. انسان باید دستور حضرت را به عنوان دستور حضرت انجام بدهد نه به عنوان این‌كه امام است! امام است! یك امام، یك شخصیت، یك موقعیت، یك وضعیت، امام زمان! امام زمان است دیگر! امام زمان باید انجام بدهیم! باید برویم نمی‌دانم چه بكنیم.

 این‌ها نتیجه چندانی ندارد، نمی‌گویم بی‌نتیجه است، ولی نتیجه‌اش ...

 اگر شما آن حضور حضرت را در كنار خودت همیشه حس كردی و غیبت او مثل حضورت بود، آن موقع آن عملی را كه انجام می‌دهی آن نفست را می‌بُرد و عبور می‌دهد و آن می‌آید و تو را حركت به سمت آن حقیقت می‌دهد، چرا؟ چون ولایت حضرت، ولایت عبارت از عبور نفس است. ولایت امام علیه السلام، یعنی عبور نفس، از مرتبه ظاهر به مرتبه حق.

 پس امام علیه السلام حق مطلق است، چرا ما آن حق را فقط در ظهورش دنبال كنیم؟ چرا؟

 اگر حق است همه جا حق است. اگر حق است آن كه دیگر ظهور و غیب ندارد. غیبت و ظهور ندارد. لذا امام صادق علیه السلام می‌فرماید: كسی كه در راه باشد و منتظر قیام قائم ما باشد، درست مثل كسی است كه در خیمه خود حضرت است و با آن حضرت وجود دارد و با آن حضرت شهید می‌شود،[[19]](#footnote-19) یعنی شهادت پیدا می‌كند. هیچ تفاوتی ندارد. چرا؟ چون غیبت خودش را در همان زمانِ ظهور قرار داده. و دیگر برای او تفاوتی نمی‌كند. حضرت ظهور بكند یانه، در روایات داریم دیگر! كه تفاوتی ندارد چه ظهور بكند چه ظهور نكند؛[[20]](#footnote-20) چون این خودش را همیشه در كنار حضرت قرار داده. و وقتی كسی خودش را در كنار حضرت قرار بدهد، خودش را در حق قرار می‌دهد؛ این خیلی قوی‌تر می‌تواند از نفس عبور كند تا این‌كه خود حضرت در كنار باشد و بشنود و گوش بدهد. بشنود ...

 دستوراتی كه مرحوم آقا می‌دادند، آن دستورات را یك وقتی بیایند در بزنند، در خانه، آقای فلان شما از فردا یك همچنین كاری را انجام بدهید: چشم چشم چشم! هرچه امر بفرمایید.

 و می‌رود انجام هم می‌دهد. خب این، این نحوه انجام بدهد، یا این‌كه نه، احساس بكند این دستور دستورِ ایشان هست یا نیست، حالا برود انجام بدهد، این صد برابر قوی‌تر از آن است، صد مقابل قوی‌تر است. توجه كردید؟ این است كه انسان را عبور می‌دهد و از نفس می‌گذراند و به آن واقع و حقیقت مطلب می‌رساند.

 مرحوم آقا می‌فرمودند: من برای كارهایی كه انجام می‌دادم منتظر دستور استادم نمی‌شدم. ایشان روششان این بود. منتظر دستور استادم نمی‌شدم. یك وقتی استاد به ایشان دستور می‌داد، خب نمی‌داند دیگر. آدم وقتی نمی‌داند باید به او بگویند. توجه كردید؟ وقتی نمی‌داند باید به او بگویند. ولی وقتی كه انسان بداند، دیگر برای چه می‌خواهد منتظر باشد؟ خب می‌داند نظرش چیست دیگر! وقتی نظرش هست باید برود انجام بدهد. بعضی‌ها می‌آیند پیش آدم: آقا ما می‌دانیم ولی شما به ما بگو!

 من هم می‌گویم من هیچ‌وقت همچنین عرائضی ندارم كه من بخواهم بگویم، اگر می‌دانی برو انجام بده!

 حالا مثلًا یك عنوان تحریك و تشویقی و فلان ...

 ایشان می‌فرمودند: من هیچ‌گاه برای مطالبی كه احساس می‌كردم مورد تأیید استادم هست، منتظر دستور او نمی‌شدم.

 و این خیلی انسان را جلو می‌بردها! خیلی! و اصلًا می‌كشاندش در یك وادی و آن هم وقتی ببیند این است، هی به قلب می‌اندازد! از آن طرف می‌آید دیگر! این‌ها از آن طرف می‌آید. هی قلب و نفس و فكر، هی می‌آید به او می‌رسد. چون خودش را سپرده دیگر. این همانی كه خودش را سپرده، از آن طرف سیم وصل می‌شود. و آن دیگر خودش اتوماتیك‌وار می‌آید و آن‌چه را كه باید انجام بدهد آن انجام می‌دهد.

 اللهم صلّ علی محمد و آل محمّد

1. براى بيشتر براين موضوع رجوع شودبه تفسيرشريف الميزان ج ١ ص ٣٩ و ٤٠ پايان سوره الحمد، بحث‌آخر روائى، طبع دارالکتب الاسلامية [↑](#footnote-ref-1)
2. نهج‌البلاغه خطبه ١٣٣ و ١٨ تفسير شريف الصافى للفيض‌الکاشانى رضوان‌الله‌عليه ج ١ ص ٧٥ المقدمه الثانية عشرة و تفسير شريف الميزان ج ١ مقدمه تفسير [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره الاسراء (١٧) قسمتى از آيه ٣٣ [↑](#footnote-ref-3)
4. رجوع شود به تفسير شريف نورالثقيلن ج ٣ ذيل آيه [↑](#footnote-ref-4)
5. رجوع شود به تفسيرشريف الميزان ج ١٣ بحث روائى ذيل آيات ٢٣ تا ٢٩ سورة الاسراء [↑](#footnote-ref-5)
6. تفسيرشريف الميزان ج ٣ ص ٧٧ تا ٩٠ بحث آخر روائى ذيل آيات ٧ تا ٩ سورة آل عمران طبع دارالکتب السلامية [↑](#footnote-ref-6)
7. الکافى ج ١ ص ٢٢٨ کتاب الحجه باب انّه لم يجمع القرآن الّا الائمه عليهم السلام و انّهم يلمعون علمه کلّه و تفسير شريف الصافى ج ١ المقدمة الثانية [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره عبس (٨٠) آيه ٢٤ تا ٢٦ [↑](#footnote-ref-8)
9. تفسيرشريف الصافى للفيض الکاشانى رضوان الله عليه ذيل آيه [↑](#footnote-ref-9)
10. رجوع شود به کتاب شريف معادشناسى ج ٤ ص ١٠٥ [↑](#footnote-ref-10)
11. رجوع شود به امام شناسى ج ٧ ص ١٣١ تا ١٤٢ و ص ٢٨٠ تا پايان کتاب [↑](#footnote-ref-11)
12. اسرار ملکوت ج ٣ ص ٢١٣ [↑](#footnote-ref-12)
13. کتاب «الفردوس الاعلى» تأليف شيخ محمّد حسين کاشف‌الغطاء؛ با تعليقه سيّد محمّد على قاضى طباطبائى، ص ٢٠ و ص ٢١ و امام شناسى ج ٧ ص ٤١ [↑](#footnote-ref-13)
14. نور ملکوت قرآن ج ٢ ص ٥٩٨ [↑](#footnote-ref-14)
15. رجوع شود به نور ملکوت قرآن ج ١ ص ٣٢٨ تا ٣٤٨ طبع اوّل و ص ٣٧٤ تا ٣٨٨ طبع دوّم و امام شناسى ج ١٢ ص ١٣٤ و ١٣٥ [↑](#footnote-ref-15)
16. ولايت فقيه ج ٤ ص ٢٣٠ و ٢٣١ [↑](#footnote-ref-16)
17. معادشناسى ج ٣ ص ٢٤٩ [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره الانفال (٨) آيه ٤٢ [↑](#footnote-ref-18)
19. الغيبه للشيخ الجليل محمد بن ابراهيم النعمانى رضوان الله عليه باب ٢٥ قم- مکتب فدک [↑](#footnote-ref-19)
20. رجوع شود به کتاب شريف روح مجرد ص ٣٧٢ پاورقى و ٥١٣ و امام‌شناسى ج ٥ ص ١٧٩ تا ١٩٣ و سرالفتوح ص ٥٥ تا ٧١ و کتاب اسرار ملکوت ج ٢ ص ٢١٣ تا ٢٣٥ و مهر فروزان ص ٣٣ تا ٣٧ [↑](#footnote-ref-20)